

## برخی جریان‌های دگراندیش در عصر پهلوی

دکتر محمدنبی سلیم

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود

و پژوهشگر آستان قدس رضوی

### چکیده

یکی از دستاوردهای مدرنیته پس از نهضت مشروطه، ساختاری شدن تدریجی عرفی‌گرایی و موضع‌گیری ضد دینی و سنتی دولت پهلوی بود؛ حرکتی با هدف تضعیف ارزش‌های دینی و اخلاقی یا اسلام‌زدانی در شرق. در ادامه نهضت‌های سلفی و وهابی و با پیدائی بحران هویتی ایران معاصر، آرای غرب و اهداف سلطه‌گران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، روشنفکران عرب و ترک و ایرانی را به تامل واداشت. در این فضا که با آثار برخی روشنفکران آغاز و در دوره رضاشاه به اوج خود رسید، طیفی برآمدند که افکار و آرمان‌هایشان رنگی از انسان‌گرایی و اندیشه غیردینی داشت. در پرتوی تساهل دولت و همسوئی روشنفکران نوگرا، کسانی نظیر: کسروی، شریعت سنگلجی، حکمی‌زاده و ... با سخنرانی‌ها و نوشته‌هایی انتقادی و بدیع، اسلام و مظاهر سنتی آن را نشانه گرفتند؛ زیرا می‌پنداشتند قادرند با نقد سطحی و تند از چهارچوبه‌های شریعت، اصول سیاست‌بیم (علم زدگی) و عقل‌گرایی اروپائی را در جامعه سنت‌گرایی شرقی پیاده نمایند.

بویژه در شرائطی که دولت رضاشاه با هدف حاکمیت الگوهای جامعه مدرن غرب بر شئون اجتماعی ایران یک رشته دگرگونی‌ها را صورت داد؛ مانند: شکل‌گیری بوروکراسی (دیوانسالاری جدید)، ایجاد مدارس نوین، تاسیس دادگستری و برچیدن محاکم شرع و ... و در نهایت باورداشت‌های غرب‌گرایانه در قالب جهان‌بینی شاهنشاهی یک به یک به مورد اجرا گذارده شد. بررسی کوشش تنی چند از تجدیدگرایان دین ستیز یا نواندیشان دین

خواه برای جایگزین کردن خردگرایی غربی بجای تعبد دینی و یا تاویل مدرن و روزآمد از دین، موضوع اصلی این مقاله است که همراه با ارائه کارنامه سیاست مذهبی رضاشاه، مشکل اصلی بخشی از جریان روشن‌فکری معاصر را به بحث کشانده است.

کلید واژه‌ها: دگراندیشی، دیانت، رضاشاه، کسروی، شریعت سنگلجی، حکمی زاده، تجددخواهی دینی و ...

## مقدمه

صبحگاه روز یکشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ خورشیدی رضاخان سوادکوهی افسر سابق بریگاد قزاق، بر سریر سلطنت تکیه زد و دوره ۱۶ ساله‌ای آکنده از خودکامگی و سرکوب را آغاز نمود. عامل کامیابی این افسر بی‌سواد و خشن، همانا موافقت زعمای قوم حاضر در مجلس مؤسسان با انتقال سلطنت از قاجاریه به خاندان پهلوی و باور برخی گروه‌های اجتماعی به ضرورت استقرار پادشاهی نیرومند برای جلوگیری از تجزیه‌طلبی و نابسامانی ایران بود. نکته لازم بذکر آن است که نهضت مشروطیت دستاوردهای چندان مهمی به همراه نداشت و بروز مشکلات مالی و سیاسی، درگیری جناح‌ها و گروه‌ها و به ویژه ناکارآمدی مشروطه‌خواهان در ایجاد دولتی با ثبات و نیرومند که اصلاحات را ادامه و گسترش دهد، منجر به ایجاد روحیه یأس و انفعال شده بود. از همین رو، روشن‌فکران بدلیل بی‌تجربگی و ناکارائی خنثی باقی ماندند. روحانیت نگران از روند سکولاریستی (عرفی‌گرایی) جنبش به انزوا گرائیدند. بازاریان قانع از تضعیف نظارت جابرانه دولت دست از ادامه جنبش برداشتند و عامه ملت که هنوز در بستر فقر و جهل و سنت‌زدگی غوطه‌ور بودند، منتظر تقدیر شدند. با زوال جنبش مشروطه که بدون زمینه‌سازی و گذر از مراحل زمان‌بندی شده شکل گرفته و بر اثر اختلافات درونی، عدم درک صحیح قانون‌مداری و آزادی، ضعف رهبری، حضور ماندگار استعمار، عدم وحدت ملی و.. ناتوان گشته بود، دیکتاتوری نوظهوری سر برآورد که حاصل طبیعی واپس‌ماندگی جنبش و مورد خواست اکثریت بود! تجلی موفقیت این دیکتاتوری را باید در گرایش‌های رهبران آن روز جامعه ملاحظه کرد؛ به خصوص اکثریتی خواهان حکومت ملی و باثبات و تجددگرایانی که همراه رضاخان تا پای تخت سلطنت رفتند.

## دین و رضاخان

هرچند پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، رضاخان تحت تاثیر سر و صدای اقدام نظامی خویش، با خشونت با دیگران رفتار می‌نمود؛ لیکن با گذشت زمان دریافت، نباید در نظام مشروطه از عامل زور و ارعاب برای راه‌گشایی به سوی مقصود استفاده کند. لذا سیاست فرهنگی و مذهبی خاصی را در پیش گرفت که وی را یک مسلمان معتقد نشان می‌داد، از جمله این اقدامات: دستور به راه انداختن دسته‌های عزاداری، تعیین قاضی‌عسکر در پادگان‌ها، منع روزه‌خواری در ادارات، تعیین ناظر شرعیات برای مندرجات جراید و... و یا شرکت شخص او در مراسم سینه‌زنی و قرآن سرگذاری در شب‌های احیاء بود که گاه با کاه بر سر ریختن<sup>۱</sup> و ظاهرنمایی‌های مقدس‌مآبانه می‌توانست دیدگاه مساعد مردم را نسبت به ایمان و دینداری وی جلب نماید.

زمانی که مسئله جمهوری‌خواهی پیش آمد و برخی گروه‌های سنتی من‌جمله بازاریان و روحانیون نگران از تکرار قضیه برپائی جمهوری لائیک آتاتورک در ایران به جنب و جوش افتادند، سردار سپه کوشید تا مراجع تقلید را از راست کیشی خویش مطمئن و خشنود نگاه دارد و به شایعاتی که در مورد بی‌اعتقادی او به اصول مذهب رواج داشت، خاتمه دهد. لذا در تکیه قزاق‌خانه به سوگواری و برپائی مجالس روضه‌خوانی و ذکر صیبت پرداخت و با شرحی پرآب و تاب حضورش در این مجالس را به رخ مردم کشانید. همچنین در بیانیه ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ اذعان داشت که:

«... من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگ‌ترین وظایف و نصب‌العین خود قرار داده همواره درصدد آن بوده‌ایم که اسلام روزبه روز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد...»<sup>۲</sup>

کمی بعد در سفری به قم و ضمن دیدار با علماء بزرگ حوزه علمیه، به آنان اطمینان داد که قوانین شرع را رعایت کند؛ چنان که در دیدارش با روحانیون نجف نیز قول داده بود که اصل نظارت علماء بر مصوبات مجلس شورای ملی را اجراء نماید. حتی مدتی پیش از آن، با بستن میخانه‌ها و اجرای حد شرعی بر دو زن بدنام با حکم حاج آقا جمال اصفهانی، پایبندی خود را به اجرای احکام شرع به رخ کشانیده بود.<sup>۳</sup>

اما پس از آنکه این افسر زیرک و جاه‌طلب بر سریر قدرت مستحکم گردید؛ چهره سیاست مذهبی واقعی خود را نشان داد. بویژه آنکه طرفداران جوان و سکولار او، در پرتوی حمایت یک رژیم قدرتمند که ادعای احیای ناسیونالیسم (ملی‌گرائی) و رویکرد به گذشته باستانی را می‌نمود، قدرت یافته بودند و شاه جدید را برای اجرای قوانین نوین ضد‌مذهبی ترغیب و تشویق می‌کردند. در این راه، اقدامات قضایی رژیم رضاشاه از جمله ایجاد نهاد دادگستری و جایگزینی قضات تحصیل کرده در غرب به جای روحانیون و نیز تدوین قوانین عرفی یا ترکیبی از فقه اسلامی و قوانین غربی توسط علی اکبر داور و متین دفتری و دیگر دست‌اندرکاران، گرچه با هدف قانون‌مند کردن نظام قضایی و حقوقی کشور صورت می‌گرفت، اما در واقع کوشش داشت تا از راه تدوین قانون‌های: مجازات عمومی، طلاق و ازدواج، ثبت اسناد و املاک، مالکیت و... نهاد قضایی را در کنترل دولت قرار دهد.<sup>۴</sup> به خصوص که کارگزاران رژیم رضاشاه همچون: داور، تیمورتاش، تدین، فروغی و... از وابستگان حزب تجدد بودند که از اصول آن جدائی دین از سیاست و استقرار یک بوروکراسی مدرن بود. از سوئی، تبلیغات ملی‌گرایانه و تجددخواهانه روشن‌فکران این عصر که شیفته کوشش رضاشاه برای مدرنیزه کردن کشور شده بودند، گاه تا حد بسیار افراطی تجلی و نمود پیدا می‌کرد، از جمله احیاء فرهنگ باستانی ایران به شکل رسمی و دولتی یا جدا کردن حوضه‌های کارکرد دین از نهاد سیاست، با الهام از تمدن غرب، چنانکه تغییر لباس، کشف حجاب و پاره‌های دیگر از اقدامات ترکیه آتاتورک مورد توجه ایشان قرار گرفت. از همین رو، روزنامه تایمز (*Times*) در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ نوشت: همانطور که کمال پاشا چند سال قبل در ترکیه عمل کرد، رضاشاه نیز کسانی را که بی‌جهت عمامه بر سر بگذارند زندانی می‌کند. به باور ریچارد کاتم نویسنده معاصر، رضاشاه عمیقاً آتاتورک را تحسین می‌کرد و اصلاحات ترکیه را سرمشق قرار داده بود؛ اما متوجه شد که بین دو کشور، اختلاف‌های اساسی وجود دارد و لذا در مواردی ناگزیر به عقب نشینی در برابر نیروهای مذهبی شد.<sup>۵</sup> این نکته در خور تأمل است که چون حکومت غرب‌گرای رضاشاه، برخی خواستهای روشن‌فکران ایران از جمله: جلوگیری از نفوذ روحانیت، احیاء مفاخر ایران باستان و تجدید ناسیونالیسم ایرانی را برآورده ساخت؛ لهذا آنها نیز «پشتوانه فکری لازم برای اصلاحات و نوسازی در زمان رضاشاه را فراهم کردند» سپس «اقتباس از قوانین غربی در حوزه‌های مختلف، نقش و اهمیت شرع اسلام را در زندگانی اجتماعی کاهش داد»

و در کنار آن، کشف حجاب، تاسیس دادگستری، اصلاحات ساختار آموزشی، احیاء پیشینه باستانی و بی‌اعتنائی به مذهب انجام گرفت که همگی «استیلای فرهنگی و ایدئولوژیکی روحانیت را تضعیف کرد».<sup>۶</sup>

در واقع، رویکرد روشنفکران عصر رضاشاه همانند اسلاف منورالفکر نیم قرن قبل از آن، تحت تأثیر نظم گفتاری شرق‌شناسانه غرب بود. گفتمانی که در طی قرون ۱۸ و ۱۹ از سوی فلاسفه و روشن‌فکرانی نظیر: مونتسکیو، ولتر، هیوم، هگل، مارکس و... به باورهای مشترکی در خصوص تصور: بربریت، احساساتی و غیرعقلانی بودن، خرافه پرستی جوامع شرقی منتج شده بود. بدنبال بحران هویتی ایران در قرن ۱۹م/۱۳ ق، یکی از عکس‌العمل‌های این جریان، پذیرش بخشی از آرائی بود که خود غربی‌ها آن را جهان‌شمول، تبلیغ می‌کردند. این پذیرش در ورای سلطه اقتصادی، سیاسی غرب بر کشورهای ضعیفی چون ایران قرار داشت. مبانی گفتمان شرق‌شناسانه آن چنان غلبه داشت که روشنفکران عرب و ترک و ایرانی را به واکنش مقلدانه واداشت. طهطاوی از جهان عرب و نهضت ترکان جوان در عثمانی برآمده از چنین الهاماتی بود.<sup>۷</sup> جوی که در ایران با آثار روشن‌فکرانی همچون آخوندزاده و ملکم‌خان آغاز شده و در دوره رضاشاه به اوج خود رسید، شامل طیف وسیعی شد که از جهاتی جوهره اومانیستی (انسان‌مدارانه) و دئیستی *theism* (یزدان‌شناسانه) داشت و از سوی دیگر خصلت التقاطی عرفانی شرقی. جریان اخیر یک پا در خیمه‌گاه جهان‌بینی غرب و پای دیگر در خیمه دین و اندیشه بومی و سنتی داشت و لذا جهان‌برزخی اتمسفر حیاتی این گروه را تشکیل می‌داد. گفتمان روشن‌فکری این مقطع دارای دو مؤلفه اساسی است. رویکرد ناسیونالیستی و دوم اسلام‌ستیزی. در مورد رویکرد میهن‌پرستی افراطی باید گفت که از اواخر سده ۱۹ م، تجددخواهان ایران با تأثیرپذیری از ناسیونالیسم اروپائی به آن پرداختند و سپس در قالب ایدئولوژی شاهنشاهی مطرح گشت. جلال‌الدین میرزا بن فتحعلیشاه در کتاب «نامه خسروان» و آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و... در همین فضا به باستان‌ستایی روی آوردند. چنانکه جریان پان‌ترکیسم و آرای ضیاء‌گوک‌الپ و رسول‌زاده در همین راستا در همسایه غربی ایران مطرح و بزرگ‌نمایی می‌شد. البته نباید از نظر دور داشت که گرایش فوق فرایند اوضاع داخلی من‌جمله ناکامی نهضت مشروطه و بی‌ثباتی سیاسی، اجتماعی سالهای بعد بود.

## سیاست دینی رضاشاه

در همین ایام بود که جریان تجددخواه از رضاشاه به عنوان ابزار عملی آرمان‌های فکری خویش استفاده نمود، زیرا معتقد بود حاکمیت اهداف مدرنیستی نیاز به دیکتاتوری آهنین دارد. پس با هدف حاکمیت الگوهای جامعه مدرن غرب بر شئون اجتماعی ایران یک رشته دگرگونی‌ها صورت پذیرفت؛ مانند: شکل‌گیری بوروکراسی، ایجاد مدارس جدید، تاسیس دادگستری جدید و برچیدن محاکم شرع و ... و در نهایت باورداشت‌های غرب‌گرایانه در قالب ایدئولوژی شاهنشاهی یک به یک به مورد اجرا گذارده شد. تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر، محمدعلی فروغی، کسروی و دیگر نظریه‌پردازان رژیم پهلوی با نگرش سطحی و تقلیدی از مسئله ملیت، محملی ایدئولوژیک برای مقابله با دیانت و سنت پدید آوردند. بعلاوه، ناسیونالیسم التقاطی مذکور در راستای تبلیغ گذشته جعلی و گاه تحریف‌آمیزی با عنوان عصر طلایی باستان قرار گرفت.<sup>۸</sup> ترویج آداب و رسوم منسوخ و مهجور کهن، تلاش برای تغییر القبای فارسی، نگارش تاریخ شاهنشاهی و پرداختن به اسطوره‌شناسی غیرکاربردی از جمله راهکارهای این جریان فکری بود.

از دیگر اقدامات رژیم پهلوی اول، عبارت بود از: ایجاد مدارس مختلط و حذف برخی دروس دینی از نظام آموزشی، تشکیل اداره اوقاف و کوشش برای نظارت دولت بر موقوفات، تا جایی که در ۱۳۰۵ شمسی برای موقوفات آستان قدس آئین نامه اداری تدوین گشت، ایجاد فرهنگستان و تلاش برای زدودن لغات عربی از زبان فارسی، تدوین ضوابط برای پذیرش و آموزش طلاب علوم دینی در مدرسه سپهسالار و ایجاد دانشکده معقول و منقول در خرداد ۱۳۱۳. نیز کوشش گردید تا قوانینی برای استفاده دولت از عواید اوقاف یا فروش موقوفه‌ها تدوین و اجرا شود؛ ولی به جهت مصالحی، رضاشاه آن را نپذیرفت و قوانین معتدلانه‌تری طرح گردید که مورد پذیرش علمای اعلام نیز واقع گردید. برای نظارت بیشتر بر جماعتی از روحانیون که با مردم سروکار بیشتری داشتند، در خرداد ۱۳۱۵ اساسنامه تشکیل مجالس وعظ و خطابه تحت نظارت وزارت اوقاف تدوین گردید که مواد آن در راستای وابسته کردن وعاظ و علما به دولت و تعدیل اثرات نفوذ کلام آنان در مردم بود.<sup>۹</sup> البته، نیاز دولت به استفاده از بلندگوهای وعظ و منابر مذهبی برای ترویج اهداف خویش و ناتوانی رژیم در نابودی آئی این تجمعات خودجوش، باعث شده بود تا دولت از نابودی و تعطیلی این گونه مجالس و واعظ خودداری ورزد.

در واقع، هدف رژیم آن بود که حوزه‌های علمیه و مدارس دینی در صورت تمکین نکردن به دولتی شدن، کاملاً درون‌گرا شوند و نقش اجتماعی و سیاسی دین به کلی فراموش گردد. تخریب یا تبدیل برخی مدارس و مساجد دینی به دبیرستان یا نوانخانه، ویران‌سازی قبرستان‌ها و تبدیل آنها به بوستان، منع قربانی کردن، زنجیرزنی، شبیه‌خوانی و تعزیه‌گردانی به اسم جلوگیری از خرافه‌پرستی و در کنار ممانعت از مراسم ناپسندیده قمه‌زنی و دعانویسی و ...، تشویق به شرکت در مجالس گاردن پارتی و جشن‌های مختلط با ساز و آواز و ممنوع کردن مجالس ترحیم و عزاداری و سایر اقدامات رژیم، در همین راستا صورت می‌گرفت. در همان حال در منابع رسمی اذعان می‌شد که رضاشاه بر این باور است که اسلام از جاده حقیقت خارج شده و باید سعی شود تا حقیقت دین به مردم آموزش داده شود. رضاشاه یکبار در یک سخنرانی گفته بود که افکار صدر اسلام به مرور ایام مورد سوء استفاده بعضی اشخاص قرار گرفته و باعث حرکت کشور به قهقرا شده است و اکنون وظیفه ماست که این عقب‌ماندگی را جبران کنیم<sup>۱۱</sup> یا مورخین وابسته، ضمن تعریف از اعتقادات دینی و اقدامات مذهبی شاه در قم و مشهد و ... نامگذاری فرزندان او با پسوند رضا و تبرک جستن از نام امام هشتم (ع) را نشانه خلوص ایمان رضاشاه می‌دانستند.<sup>۱۱</sup> این در حالی بود که اطرافیان شاه، اعتقادی راسخ به دیانت و اسلام نداشتند و برخی سیاحان غربی نظیر: هاکس، بلوشر، روزن، وست و ... از فقدان اعتقادات مذهبی در میان وزیران و نزدیکان شاه سخن گفته‌اند.<sup>۱۲</sup> خود رضاشاه نیز علیرغم دیدارهای نخستین و مکررش با علمای دینی، پس از دست‌یابی به سلطنت حتی از حضور در مجالس دولتی ایام ماه محرم هم خودداری ورزید و میدان را برای تبلیغات کسانی چون: شریعت سنگلجی، کسروی و جماعتی از صوفیان علیه مبادی اسلام و روحانیت باز گذاشت. لذا از دهه دوم قرن ۱۴ شمسی، روحانیت و رضاشاه بتدریج از یکدیگر فاصله گرفتند، زیرا نه علمای مذهبی رغبتی به حضور در صحنه سیاسی داشتند و نه پهلوی اول نیازی به آنان احساس می‌کرد. بویژه آن که شماری از روحانیون از دخالت در سیاست اجتناب می‌ورزیدند و حتی گروهی برای این وضع توجیه مذهبی می‌جستند. هرچند سرمشقی که آیت الله مدرس (متوفی ۱۳۱۷ش) برای مبارزه داده بود، سنت خصومت علمای دینی با سلطنت را همچنان زنده نگاه می‌داشت؛ که مهمترین واکنش در این زمینه، نوسازی و توسعه نهاد حوزه علمیه قم به وسیله آیت‌الله‌الکریم حائری‌یزدی (م ۱۳۱۵ش) بود.<sup>۱۳</sup>

## مخالفت سنت گرایان

پس از تصویب قانون خدمت اجباری طلاب علوم دینی، آیت الله ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۲۶ش) و آیت الله حائری علیرغم مخالفت‌های اولیه، هر دو از ایستادگی در برابر رژیم دست کشیدند، زیرا اصفهانی معتقد بود که باید موافقت شاه را با پوشش‌های مذهبی جلب کرد و حائری نیز از تهدید رضاشاه مبنی بر تخریب حوزه علمیه، تصور خونریزی مسلمانان را می‌کرد. اما بودند کسانی چون آیت الله نورالله اصفهانی که بدون تبعیت از سیاست‌های مصلحت‌اندیشانه مرجعیت با جریان سیاسی روز و نظام سیاسی جابره مخالفت می‌نمودند.<sup>۱۴</sup> بعلاوه، آیات اعظام بروجردی، حجت و دیگر مراجع تقلید در بقیه دوران سلطنت رضاشاه با انجام قیام موافق نبودند، حتی برخی علماء با گرایش به قبول مناصب دولتی به همکاری با رژیم پهلوی مبادرت ورزیدند. گروهی هم می‌کوشیدند تا به جای مبارزه، از نفوذشان برای ارشاد مردم کمک بگیرند، زیرا به نتایج یک شورش مسلحانه خوشبین نبودند. حتی آیت الله حائری پس از ماجرای قم و قیام شیخ محمدتقی بافقی در ۱۳۰۶ اعلام داشت که حرکت بافقی به حوزه علمیه مربوط نمی‌شود و با پرهیز از مداخله در قیام آیت الله حاج آقا نورالله اصفهانی، از درگیری با رژیم اجتناب کرد.<sup>۱۵</sup>

البته علت ناکامی قیام‌ها و حرکت‌های انفرادی کسانی چون: مدرس، بافقی، اصفهانی، آقا حسین قمی و... ناشی از هم دوری مراجع از سیاست و هم حرکت‌های فردی علمای مبارز بدون یک اتحاد منظم و سازمان‌دهی شده، بود. گرچه آیات عظام: قمی، کفائی و اردبیلی در برابر مسئله مهمی چون کشف حجاب و تعطیلی مدارس دینی مقاومت کردند و حتی تبعید و شهید شدند؛ اما تحرکات پراکنده آنها نتیجه چندان مطلوبی در پی نداشت. هرچند که شهادت تعدادی از روحانیون، خطر واکنش دستگاه مذهبی در برابر تحرکات ضد دینی را به رژیم گوشزد نمود.

اصولاً چنانکه گفته شد، یکی از مهمترین دستاوردهای ورود مدرنیسم و نهضت مشروطه، ساختاری شدن تدریجی سکولاریسم و جدایی دین و دولت بود. در حقیقت، مشروطه زمینه سازماندهی دولت مدرن را بنا نهاد، جدایی دین و دولت را تا حدودی نهادینه کرد و نقش علما را به ناظران غیر رسمی قوانین و گاه معترضان به دولت محدود ساخت. در نتیجه، مراجع شیعه صلاح خود را در راهنمایی دولتمردان دیدند و نه مداخله در امور دولت و سیاست. اما رضاشاه به این نیز اکتفا نکرد و به ساختارهای سنتی ایران اعلام جنگ داد. قانون سبج احوال، بنای اداره



اوقاف، سازمان ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی، هر یک به گونه‌ای از اختیارات سنتی روحانیون کاست. قانون نظام وظیفه اجباری برای تشکیل ارتش مدرن، آشکارا مصونیت طلاب علوم دینی را از میان برداشت. دادگستری، قضاوت شرعی را از دست فقیهان و روحانیون در آورد. ایجاد دانشگاه معقول و منقول و مؤسسه وعظ و خطابه به پاسداران شریعت هشدار داد که نباید جز از طریق تأیید رسمی دولت در امور اجتماعی و فرهنگی مداخلتی داشته باشند. فرایند کنار نهادن عبا و عمامه شتاب گرفت و کشف حجاب جز با واکنشی محدود روبرو نشد.

اما این روند سکولاریسم و بورژوائی نمی‌توانست تنها در سایه چماق دولت پای برجا ماند. زیرا نه صورت یک لایحه قانونی را داشت و نه شکل یک فرمان همایونی. چالش و فرایندی بود گسترده‌تر از اصلاحات ظاهری دوران رضاشاه. از آنجا که ماندگاری سکولاریسم، به نهادهای روشن‌فکری، احزاب و سازمان‌های مردمی و چالش آزادانه فکری نیاز داشت؛ لذا پیشگامان اندیشه‌های نو، کوششی را برای انتشار اندیشه تجددطلبی آغاز کردند. جنبشی اجتماعی که در نهایت به تاسیس آرمانشهر ایران توسعه یافته بیانجامد. چون چنین چالشی با ساختارهای خودکامگی دوران ۲۰ ساله سازگاری نداشت؛ لهذا پس از شهریور بیست، فرایند آرام‌هجمه به ارزش‌های عرفی‌گرایانه در کنار تلاش برای ایجاد فضائی دموکراتیک آغاز شد. بدین خاطر رژیم پهلوی دوم که خود را با نفوذ اندیشه‌های سوسیالیستی و رشد فزاینده حزب توده روبرو می‌دید؛ به پشتیبانی از گسترش ساختارها و پویش‌های مذهبی برخاست. روضه خوانی و سینه‌زنی و برگزاری مناسک مذهبی بدون پروانه دولتی آزاد شد، اجرای کشف حجاب معلق گذاشته شد و در یک کلام تا حدودی با دین و دینمداران همدردی گردید.

نکته قابل‌تامل آن که در دوران پهلوی نخست، پویش‌های مذهبی روحانیون تا حدی جای خود را به بروز برخی جریانهای تجددطلبانه مذهبی داده بود. این امر، صرفنظر از شرائط خفقان‌آور موجود، به نتایج و پیامدهای اصلاحات عمومی حکومت از ابعاد گوناگون برمی‌گشت که باعث جلب نظر گروه‌های زیادی از طبقات اجتماعی به خصوص ملی‌گرایان و نسل جوان<sup>۱۶</sup> شده بود و نه تنها احساسات این اقشار را برانگیخته بود، که ضمناً موجب اشاعه افکار رفورمیستی در قلمروی امور مذهبی و نیز حوزه‌های معرفت‌شناسی و فرهنگ شده بود که نمونه‌های پان‌ایرانیسم، شووینیسم (وطن پرستی افراطی)، پاکدینی و ... از این دست می‌باشند. اصولاً، سیاست پهلوی

نخست، در سرکوب تمایلات خالص مذهبی و فشار بر روحانیت، با هدف حذف این رقیب سیاسی بالقوه و بازکردن دست دولت بر روی امور عرفی و شرعی صورت می‌پذیرفت و در راستای فوق حتی اصلاح در بینش مذهبی نیز مورد تشویق قرار می‌گرفت، چنانکه دگراندیشانی مانند: رضا قلی شریعت سنگلجی، احمد کسروی، علی‌اکبر حکمی زاده، پیروان بهاء الله و ... مورد حمایت ضمنی دولت رضاشاه بودند.

جالب آنکه این اشخاص بی‌هراس از منع نشر عقاید در دوره پهلوی، بی‌محابا نغمه خویش را ساز کرده و در مجامع عمومی اندیشه‌هایی را طرح می‌نمودند که نه تنها با بینش رایج عامه سازگار نبود؛ بلکه حتی پاسخگویی به آنها از طرف مخالفان نیز امکان‌پذیر نبود و این مسئله خود نشان از موافقت ضمنی اندیشه‌پردازان فوق با سیاست سکولاریستی رضاشاه دارد. البته باید توجه داشت که شرائط حاکم بر جامعه این عصر، بویژه بینش بورژوازی افسار فعال اجتماعی نیز، در دوران درگیری با مذهب قرار داشت و همچون اروپای نوپای قرون بعد از رفورم دینی سده ۱۶ م، می‌خواست تا نهادهای جدیدالتأسیس خود را بی‌دخالیت مذهب رسمیت بخشد. لذا برآن بود تا پس از کشمکش با اصول جازم مذهب آن را به سازگاری با نهادها و آئین‌های جدید بورژوائی ترغیب نماید و این کار را نیز از طریق سازگار کردن مذهب با ایدئولوژی رسمی نوین خویش انجام می‌داد.<sup>۱۷</sup> آل‌احمد با اطلاق عنوان کم‌خونی روشنفکری در دوران رضاشاهی، اشاره می‌کند که:

«از زرتشتی‌بازی بگیر تا فردوسی‌بازی و کسروی‌بازی، بهائی‌بازی و ... هر کدام یا ادای روشنفکری بوده است یا ادای مذهب»<sup>۱۸</sup>

البته در این سالها یعنی دو دهه اول سده ۱۴ خورشیدی، جریان روشنفکری ایران در مرحله گذار از درک مفاهیم نوین به تطبیق سازی و الگوبرداری بود. از آنجا که سده ۱۳/م ۱۹ق دوران تصادم و رویارویی جدی و فراگیر شرق و غرب بود؛ لذا جوامع شرقی و اسلامی که بدلیل دوری از آموزه های دینی دچار واپس ماندگی شده بودند و حتی ناچاراً عوارض استعمار سیاسی و نظامی را پذیرفته بودند؛ ذهنیتی دگرگون شده یافتند. پس دوراندیشان مسلمان در جستجوی علت پیشرفت اروپا و فرو ماندن شرق، متوجه و آشنا با مقولات نظری نوینی چون: مدرنیسم، لیبرالیسم، دموکراسی، سکولاریسم، بورژوازی، آموزش عالی و دیگر مفاهیم نظری نوظهور شدند. بدین

ترتیب، نخبگان و مسئولان کشورهای اسلامی با مباحثی درگیر گشتند که بتدریج در درون لایه‌های اجتماع راه می‌یافت. با تضارب آراء و تعامل اندیشه‌ها، روشنفکران، این قشر نوظهور و خودآگاه توانستند در پرتوی روابط فرهنگی، به درک و بررسی فرآورده‌های نظری مدرن در عصر جدید بپردازند و بکوشند تا برای چاره‌جویی واپس‌ماندگی، به تطابق با عناصر، آموزه‌ها و برداشت‌های سنتی و مدرن دست یازند. از این رو، نخستین پیشگامان تجددگرایی در جهان اسلام «مسلمانان را بیمارانی {می دانستند} ... که از بیماری خودشان آگاه نمی‌شوند مگر آنکه طعم سلامت و عافیت را بچشند»<sup>۱۹</sup>

آنها در تلاش برای اصلاح جامعه به زعم خویش، به ارائه طریق و انجام پاره‌ای نوسازی‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی برای رهائی از چنگال خرافات، شعائر و نابسامانی‌های متعدد معتقد بودند. ظهور جنبش‌های رجعت‌طلبانه و هابیون و سنوسیها و انجام اصلاحات داخلی در درون حکومت‌های عثمانی، ایران، مصر و...، فرصتی بدست داد تا بیداری مسلمانان در قالب سه جریان فکری: پیروی از تمدن غرب، تجددخواهی دینی و ناسیونالیزم خود را نشان دهد. از جمله سید جمال‌الدین اسدآبادی و پیروانش همچون: شیخ محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی، رشیدرضا و... بر تجدید بینش و روش دینی و احیاء عظمت اسلامی تأکید ورزیدند. بخشی از اصلاحات مذهبی و بازاندیشی تفکر دینی آن هم از سوی نمایندگان فکری بورژوازی نوپای ایران معاصر. در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### شریعت سنگلجی و تفسیر نوین از قرآن

شریعت سنگلجی پسر میرزا حسن سنگلجی و نوه ملا رضاقلی سنگلجی در سال ۱۲۷۱ خورشیدی، در یک خانواده روحانی و متدین با په عرصه وجود گذاشت. با تأکید پدرش که خود از روحانیون و وعاظ به نام تهران بود، شریعت به همراه دو برادر دیگرش محمد و محمدباقر به مدرسه علمیه دینی فرستاده شد تا قواعد فقه و اصول را فرا گیرد. وی در مدرسه و سپس حوزه علمیه عتبات از محضر اساتیدی چون: عبدالنبی نوری، حسن کرمانشاهی، هاشم اشکوری و دیگر مدرسان حوزه، دروس فقه، تفسیر، حکمت و... را آموخت. شریعت در بازگشت از عتبات با برپائی منبر درس و وعظ به آموزش قواعد شرعی و تفسیر قرآن اهتمام ورزید و مدت‌ها در تهران منبری گرم و پرطرفدار داشت تا اینکه به علت ازدحام جمعیت شنوندگان، در محله گذرتقی خان

(خیابان فرهنگ بعدی) با کمک‌های مالی جماعتی از بازاریان و طرفدارانش موسسه‌ائی بنام دارالتبلیغ ساخته شد و سنگلجی در آن مکان به تفسیر و وعظ مبادرت نمود. وی در ساعت دو و نیم پنجشنبه ۱۵ دی ۱۳۲۲ خورشیدی برابر با عاشورای ۱۳۶۳ق در سن ۵۳ سالگی درگذشت. در همان ایام، روزنامه نجات ایران، او را از مصلحین دینی و فکری خواند و روزنامه کوشش مرگش را ضایعه‌ای اسفانگیز تلقی نمود.<sup>۲۰</sup> روزنامه مهر ایران مورخه ۱۳۲۲/۱۰/۱۹ در مقاله‌ائی به قلم احمد فرامزی نوشت که: شریعت از تیپ همان مصلحین سابق چون محمدبن عبدالوهاب و شیخ محمد عبده بوده است که حیات خود را «وقف جهاد بر ضد بدع و خرافات نمود» نیز در مقاله‌ائی دیگر به قلم عبدالرحمن فرامزی در روزنامه بهرام شماره ۳۱ به تاریخ شنبه ۲۰ دی ۱۳۲۲ اذعان شد که شخصیت و اهمیت اقدامات شریعت سنگلجی از محمد عبده نیز بالاتر است و در بین علمای اسلام «جز غزالی نظیری برای او پیدا نمی‌کنم».<sup>۲۱</sup>

از شریعت سنگلجی کتابهای: «محوالموهوم»، «کلید فهم قران»، «اسلام و رجعت» و نیز تعدادی رسالات چاپ نشده مانند: مقایسات، علم القران، تقریرات و... باقی مانده است. در باره خصوصیات اخلاقی و شخصیتی او مطالب بسیاری در جرائد سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ و برخی نوشته‌های محققان موجود است. از جمله؛ حسینقلی مستعان در مقدمه کتاب «محو الموهوم» تصویری زاهدانه و ایده‌آل از شریعت ارائه کرده است. چنان که می‌نویسد: سنگلجی «در تمام عمر صالح و پاکدامن، درستکار و خوشرفتار... وطن‌دوست و نوع‌پرور زیست و... لقمه شبهه نمی‌خورد و منت دونان نمی‌برد...»<sup>۲۲</sup> حائز اهمیت است که شریعت سنگلجی از سوی پیروانش به مصلح کبیر لقب گرفته بود.

اصولاً چنین ادغان می‌شود که شریعت سنگلجی در دوران پادشاهی رضاشاه با حمایت رسمی او علیه مبانی تشیع فعالیت می‌کرده و اندیشه‌هایش با گرایش‌های وهابی‌گری سازگاری تمام داشته است. نیز ادعا شده که او یکی از کسانی بود که می‌کوشید تا با عنوان پیراستن مذهب تشیع ارزیابی تازه‌ای را از اصول آئینی ایرانیان ارائه و طرح نماید. به نوشته مولفین کتاب ایران در قرن بیستم «شریعت سنگلجی توانست... عقاید سختگیرترین عناصر مذهب تسنن اصلاح شده موسوم به سلفیه را با تاکید بر مذهب شیعه عاری از خرافات تلفیق نماید»<sup>۲۳</sup> البته او خود در مقدمه «کلید فهم قرآن» علت نگارش کتابش را چنین بیان می‌دارد که:

«دیدم در دین خرافاتی پیدا شده است، به قرآن اباطیل و موهوماتی نسبت می‌دهند ... بر خود لازم دانستم ... که دین حقیقی را به مسلمانان معرفی کنم»<sup>۲۴</sup>

سپس ادعا می‌کند که در این راه، مخالفان عقیدتی او، عوام را بر علیه وی شوراندند و یا به مذاهبی خاص نسبت دادند و از وی سعایت‌ها کردند.

باید گفت که دو محور اصلی بحثهای شریعت، تفسیر قرآن و تبیین مسئله مهدویت بود. در مورد اول، افکار و اندیشه‌های سنگلجی متأثر از نهضت تفسیر جدید قرآن بود که بیشتر در جهان اسلام توسط کسانی چون شیخ محمد عبده و پیروانش چون: فرید وجدی، طنطاوی، ابن بادیس و ... به راه افتاده بود. آن کوششی بود برای روزآمد کردن مفاهیم قرآنی با مقتضیات عصر جدید و در حقیقتی تاویلی نو از مفاهیم کتاب خدا و درخور فهم مردمان روزگار، پیش از آنکه به حوزه فعالیت مفسران و فقها و مجتهدان محدود شود.<sup>۲۵</sup> برای تبیین بهتر قضیه باید به سیر جریان تفسیر نوین از قرآن اشاره داشت. اساساً نوگرایی در تفسیر قرآن از روزگار سید جمال الدین اسدآبادی آغاز شد، به دنبال او، شیخ محمد عبده در مصر، اقبال لاهوری در هند و ... تحت تأثیر او به قرآن رجوع کردند و این جریان در ایران نیز تأثیر گذاشت. لیکن شخصیت نامدار این حرکت علمی و فرهنگی در جهان اسلام شیخ محمد عبده روحانی نواندیش مصری بود. عبده (۱۲۶۶-۱۳۲۳ق) که مطالعات معمولی وی را قانع نمی‌ساخت، بر اثر آشنائی با سیدجمال الدین اسدآبادی و ضمناً بر اثر مراودات با نهضت سنوسی‌ها و الهام از آرای برخی اصلاح‌گران غربی که طرفدار نوع جدیدی از پروتستانیزم مسیحی بودند؛ زمینه‌های عقل‌گرایی نو اعتزالی را در خود تقویت نمود. پس اعتقاد یافت که بسیاری از چیزهایی که مردم به آن اسلام می‌گویند، صورت ظاهری اسلام است و «در نتیجه آنچه که از بدعتها و خرافات در اسلام عارض شده، مردم مسلمان به جمود فعلی که آن را دین می‌شمارند، رسیده‌اند» لذا در تلاش برای همزیستی دین با خرد و دانش، روش‌های شناخت دین را تئوریزه کرد و به نوعی اجماع در فقه سنت معتقد شد که بر اساس آن باب اجتهاد باز گذاشته می‌شد. اما کار مهم عبده آن بود که در تفسیر قرآن «مکتب تازه‌ای گشود که در آن برای فهم مرادات قرآنی از خرد بشری استفاده می‌شود و سعی بر هم‌سخنی کشیدن اسلام با عرف جدید است»<sup>۲۶</sup> سپس نهضت تفسیر قرآن توسط شاگردان او نظیر: رشیدرضا، طنطاوی، فرید وجدی، ابن بادیس و ... در جهان اسلام انعکاسی تمام یافت و در ایران نیز امثال: شریعت سنگلجی، حاج

یوسف شعار (۱۳۲۰-۱۳۹۲ق)، شیخ حسین اصحاب یمین خراسانی (م۱۳۳۷خ) و ... آن را مطرح کردند ولی در شکل نوین و اساسی‌تر، با رویکرد به مباحث متعالی فقه شیعی توسط آیت الله محمود طالقانی، مهدی بازرگان، محمدتقی شریعتی و در قلمروی حوزه علمیه توسط: علامه طباطبائی، محمدباقر صدر و ... انعکاس و استمرار یافت. بخصوص بعد از شهریور ۱۳۲۰ و باز شدن فضای سیاسی کشور، عده‌ای در زمینه تفسیر قرآن فعال شدند من جمله: آیت الله طالقانی که قرآن را به صحنه زندگی، مبارزه و عقیده بازگرداند و با نواندیشی و نوگرایی آن را تفسیر کرد. تا بدین وسیله کلام و زبان و فرهنگ دین با عرف و دانش روزگار مدرن منطبق و سازگار شود و برای نسل جوان قابل فهم و طرح گردد.

اما در مورد دوم هم، افکار شریعت سنگلجی در خصوص رد اخبار و روایات مرتبط با ظهور قائم (ع) مانند قیام به سیف و ظهور دجال و ... برگرفته از اندیشه‌های پیشینیان بود. صاحب زمانی در مبحثی تحت عنوان «شریعت سنگلجی نهضتی ناشناخته» بر آن است که شریعت می‌خواست تا بدون نسخ اسلام، با نقد پارهای از احادیث از جمله احادیث مربوط به قیام مهدی (عج)، مواردی چون: قیام به سیف و ظهور دجال و ... را حذف و نقد نماید و بدین ترتیب روح جنگ و انتقام‌جوئی را از قیام امام زمان بزدايد و به آن بیشتر صورت یک نهضت ترقی‌خواه و دسته جمعی و اجتماعی بدهد و آن را جهان‌بینی مقبول نسل نو قرار دهد. وی موردی مشابه را نیز مثال می‌زند و معتقد است که همین اعتقاد و اندیشه را آیت الله شیخ حسین اصحاب یمین خراسانی استاد تفسیر در مشهد نیز، داشته است. و البته پیش از شریعت سنگلجی، سیدجمال الدین اسدآبادی چنین بینش اصلاح طلبانه‌ئی در سر داشت و بعد از سنگلجی، افرادی نظیر: کسروی به شکل افراطی این نهضت فکری را دنبال کردند.<sup>۲۷</sup>

شریعت ضمن حفظ مراعات در مبانی اصلی تفکر شیعی، با احتیاط تمام دلایل نقلی چندی همراه با ادله عقلانی در رد مسئله رجعت طرح نمود و بیان داشت که این مسئله چون جزء اصول یا فروغ دین نیست، پس نمی‌تواند درست باشد.<sup>۲۸</sup> برخلاف عده کثیری از روحانیون که باور داشتند وجود اخبار و احادیث مکرر و متواتر گواه آن است که نمی‌توان مسائلی چون: رجعت، معراج، بعث و ظهور را نادیده انگاشت؛ سنگلجی ادعا داشت که مثلاً آیات چندی دلالت بر مرگ عیسی و خضر و الیاس (ع) دارند و نمی‌توان با این باور عمومی که وفات این پیامبران را

نمی‌پذیرد، موافق بود. با این توجیه که فهم قرآن مبتنی بر شناسائی اسباب نزول آیات و محتاج شناخت عرب آن زمان است<sup>۲۹</sup> به تفسیر برخی آیات در باره معراج حضرت رسول (ص) اشاره کرده و می‌نویسد که مراد از سدره‌المنتهی در سوره اسری متها درجه حیرت است؛ زیرا برای بشر دو قسم حیرت پیدا می‌شود، یکی حیرت جاهل از دانستن علم و دیگری حیرت دانا ناشی از کشف حقائق که علما و فلاسفه به آن می‌رسند. منظور از سدره پوشیدن در آیه اذا یغشی السدره ما یغشی، گرفتار شدن به حالت غش و تحیر همراه با یقین و مکاشفه است که پیامبر را در اثر هیجان وحی عارض شد. بدین ترتیب وی لکه‌های تردید در مورد معراج را بر دامان فقه و تفسیر می‌فشانند، لیکن صراحتاً یا به زبان عامیانه، داستان را تخطئه نمی‌کند. او مراد از بعث و معاد را هم تغییر عالم می‌داند و بر آن است که آیات قرآن هیچ اشاره واضح و متقنی به نابودی عالم در یوم‌القیامه ندارند، بلکه به تبدیل صورت گواهی می‌دهند.<sup>۳۰</sup>

مطالعه بخشی از ایده الهای سنگلجی، باعث می‌شود تا او را از پیروان روشنفکران عصر تجدیدطلبی نظیر: اسدآبادی، عبده، رشیدرضا و ... تلقی کنیم، زیرا کوشش داشت تا در پوشش «پاک کردن دین از پیرایه‌های اضافی» تصویری به ظاهر امروزی‌تر و هماهنگ با نسل جدید از مذهب ارائه دهد. اما نکته در خور تعمق آن است که کوشش سنگلجی و تبلیغ آزادانه افکارش در دوران اختناق رضاشاهی، نمود دیگری از اشاعه آزادانه افکار اصلاح طلبانه روشنفکرانی است که قبلاً در عصر مشروطیت نیز بر ضد باورها و سنت‌های دینی و فرهنگی داد سخن داده بودند. و البته افکارشان از اندیشه‌های متفکران عصر خرد نظیر: دیوید هیوم، فرانسوا ولتر، ژان ژاک روسو و ... الهام گرفته بود؛ و تلاش داشتند تا با بینش پراگماتیستی (ابزارانگاری) در مورد ماهیت مذهب و کارکردهای آن، نقد جسورانه و جدیدی ارائه دهند. از همین رو، شریعت سنگلجی آزادانه عقاید مذهبی خود را در ادامه نهضت سلفیه و وهابی مطرح کرده و می‌گفت که دین را باید از سلف گرفت نه از خلف. سپس او حملات متعددی به بعضی از شعائر مذهبی شیعه به خصوص در مورد توسل و شفاعت و نیز مطالبی در مورد جهت و انکار آن نمود و در این راه شیوه وهابی‌ها را مراعات کرد و کوشید تا آنچه را به گمان او خرافات مذهب شیعه بوده، نقد و نفی کند. شاید به دلیل ابراز چنین انتقاداتی بود که حرکت سنگلجی از نظر دولت رضاشاه که رفورم مذهبی را به سود خود می‌دید، چندان اشکالی نداشت و مورد حمایت هم قرار گرفت، این در حالی بود که

روحانیت مورد شدیدترین حملات قرار داشتند؛ چنانکه امام خمینی در «کشف الاسرار» و در ردّ معتقدات شریعت سنگلجی و کسروی و پاسخ به سؤالات انکارآمیز حکمی زاده، نوشت که چرا و به چه دلیل وقتی در رد کتاب «اسلام و رجعت» شریعت، کتابی به نام «ایمان و رجعت» نوشته شده، اجازه انتشار نمی‌دهند.<sup>۳۱</sup>

### کسروی و چالش با سنن دینی

یکی از دنباله‌روهای نام‌آشنای جریان دگراندیشانه منتقدان سلفی‌گرای باورهای دینی و از ادامه‌دهندگان راه روشنفکران سلف و نیز شریعت سنگلجی، مورخ، ادیب و نویسنده مشهور اهل آذربایجان یعنی احمد کسروی می‌باشد. سیداحمد کسروی تبریزی در ۸ مهر ۱۲۶۹ در محله حکماوار (حکم آباد) تبریز بدنیا آمد. سه نفر از اجدادش روحانی بودند و حاجی میرقاسم پدرش نیز بازرگانی ظاهراً متشرع بود که به پسرش توصیه کرد که درس ملائی بخواند ولی ملا نشود. همچنان که خود چنین کرده بود. کسروی در شرح احوال خویش می‌نگارد: «گذشته از وصیت پدرم، خودم از ملائی بیزارم، آن‌گاه که در این کوی به ملایان سخت می‌گذرد»<sup>۳۲</sup> با توصیه پدر که ظاهراً کسروی از وی تاثیر زیادی پذیرفته است، وی پس از گذراندن دروس مقدماتی در مکتب و مدرسه علمیه طالبیه همراه با دیگر طلاب، در حلقه بحث و درس وارد شده و مدتی را نیز پیش‌نماز مسجد شد. اما از آنجاکه به لحاظ روحی تندخو و کم‌حوصله بود؛ زمانی که مورد انتقاد طلاب روستانی مدرسه دینی قرار گرفت؛ تحصیل علوم دینی را رها ساخت. سپس، بر اثر مطالعه آثار متجددین و روشنفکرانی چون طالبوف، آخوندزاده و ... تغییری در احوالاتش پدیدار شد. کمی بعد وارد مدرسه میسیونری مموریال در تبریز شد که توسط مبلغین آمریکائی اداره می‌شد و در آنجا زبان انگلیسی را آموخت. کسروی مدتی در مموریال و مدتی نیز در یک مدرسه دولتی در تبریز به تدریس ادبیات عربی پرداخت؛ اما با وقوع جنبش مشروطه به عضویت حزب دموکرات درآمد و ضمن کار در عدلیه تبریز، در فعالیت‌های این حزب در آذربایجان مشارکت نمود. مع‌هذا به علت تندروی و خوی جوانی با شیخ محمد خیابانی لیدر دموکراتها در منطقه دچار اختلاف شد<sup>۳۳</sup> و از حلقه دموکرات‌ها خارج شد و به تهران رفت. در آن شهر ابتدا در وزارت معارف و سپس وزارت عدلیه مشغول بکار شد و کمی بعد به سمت رئیس عدلیه خوزستان منصوب شد؛



لیکن با مخالفت شیخ خزعل روبرو شد و به تهران بازگشت. پس از ورود به تهران در ۱۳۰۶ دادستان تهران شد و مدتی را نیز در مسئولیت‌های قضائی در محاکم داوری در شهرهای گوناگون خدمت نمود. کسروی تا ۱۳۰۹ بعنوان مدعی‌العموم یا رئیس عدلیه خدمت کرد. اما در این سال، بدلیل شکایت مردی که ادعا داشت کسروی همسرش را به طلاق ترغیب نموده و سپس با وی ازدواج کرده<sup>۳۴</sup> از خدمت منفصل شد. وی در ۱۳۱۱ کتابی بنام «آئین» نوشت و اندیشه‌های خود را در مورد ناهنجاری‌های جامعه صنعتی و مدرن بیان داشت و برای مقابله با گمراهی‌های فکری و ناهنجاری‌های اجتماعی درصدد مبارزه فرهنگی برآمد. با این حال، وی از تلاش برای استخدام مجدد در دادگستری نیز غافل نبود. در ۱۳۱۲ کتابچه‌ای با نام «قانون دادگری» منتشر کرد که دربردارنده پیشنهادهایی در زمینه وضع قوانین جدید بود. او در این کتاب که آن را به پیشگاه شاهنشاه سترگ ایران (رضاشاه) تقدیم داشته بود<sup>۳۵</sup> اعلام کرد که کارهای رضاشاه را ایرانیان و خارجیان قدر می‌دانند و بزرگ می‌شمارند. حائز اهمیت است که کسروی چه در دوران حاکمیت مطلقه رضاشاهی و چه در فضای باز سیاسی دهه ۱۳۲۰، به علت ستیز با باورهای مذهب جاری و انتقاد از گرایش‌های سنتی در تفکرات ایرانی و نقد ادبیات کلاسیک مورد اغماض نظام سیاسی وقت بود و می‌توانست در پرتوی این مسامحه به انتشار آزادانه افکارش بپردازد. در طی این سالها کسروی به تالیف کتاب و انجام تحقیقات ادبی و تاریخی مشغول بود. در عین حال، بیشتر مقالات او در مجله پیمان و سپس مجله پرچم چاپ می‌شد. پس از سقوط رضاشاه و به دلیل شرائط خاص کشور، با قبول وکالت افرادی چون پزشک احمدی و سپس تاسیس باهماد آزادگان و انجام مراسم کتاب‌سوزان نام خویش را بر سر زبانها انداخت. البته کسروی در مقاله‌ای در مجله پرچم در تیرماه ۱۳۲۱ اصلاحات رضاشاه را ستود؛ ولی ضمناً او را بخاطر پایمال کردن قانون اساسی و کشتار روشنفکران و ... مورد سرزنش قرار داد. وی در برخی مقالاتش در این دوران به شدت با تفرقه ملی مبارزه کرد و معتقد بود که همانند تفرقه مذهبی این نفاق باعث فروپاشی جامعه خواهد شد. لیکن کسروی زندگی خود را وقف انتشار جزوات متعددی کرده بود که در آنها به اشاعه تفکر پاکدینی یعنی ایجاد دینی مطابق با شرائط روز و همخوان با علوم و فرهنگ جدید می‌پرداخت.<sup>۳۶</sup> سخنان و نوشته‌های تند و گاه وقیحانه کسروی که نه تنها بر علیه زیربنای فرهنگ ملی و ادبیات کلاسیک و ... ادعا می‌شد، بلکه به انتقاد از باورها و قواعد دینی نیز می‌انجامید؛ باعث گردید تا

پس از یک سوء قصد نافرجام در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۴ توسط شخص نواب صفوی، حسین امامی عضو جمعیت فدائیان اسلام در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ موفق شود تا احمد کسروی را به هلاک برساند. پیکر او منشی‌اش محمدتقی حدادپور را در آبک شمیران و خارج از گورستان مسلمین دفن کردند<sup>۳۷</sup> به باور آل‌احمد، ریشه مرگ کسروی را باید چنین جست که:

«یکی به این دلیل از هر صد نفر توده‌ائی ۸۰-۷۰ نفرشان قبلاً در کتابهای کسروی تمرین عناد با مذهب را کرده‌اند و دوم به این دلیل که در آن دوره با پر و بال دادن به کسروی و آزاد گذاشتن مجله پیمان مثلاً می‌خواستند زمینه‌ائی برای رفرم در مذهب بسازند که روحانیت قشری از آن سرباز می‌زد»<sup>۳۸</sup>

به لحاظ خصوصیات اخلاقی، کسروی فردی بود خودساخته، مصمم، صریح‌الهیجه، کوشا و در همان حال: دشمن تراش، عجول، افراطی، خشن و بدبین که می‌خواست به خیال خویش جامعه‌ائی را «پی‌ریزی کند که در آن بیشتر ارزش‌های کهن بی‌اعتبار شود و جز منش راستین ارزش دیگری وجود نداشته باشد»<sup>۳۹</sup> اما نمی‌دانست که براندازی ارزشهای سنتی و ماندگار نیاز به زمان طولانی، کار گروهی و جایگزینی ارزش‌های والاتر و جدیدتر دارد.

کسروی به عنوان یک محقق در زمینه‌های گوناگون علمی، ادبی، تاریخی و ... فعالیت داشت و لذا صاحب نوشته‌های بسیاری است، همچون: «تاریخ مشروطه ایران»، «در پیرامون تاریخ»، «شهریاران گمنام»، «شیخ صفی و تبارش»، «زبان پاک»، و چندین رساله دیگر کتابهای انتقادی کسروی شامل دودسته‌اند: یکی در انتقاد از مذهب و اندیشه‌های سنتی مانند رساله‌های: «شیعی‌گری»، «دین و جهان»، «صوفیگری»، «بهایگری»، «دین و دانش»، «بخوانید و داوری کنید» و ... و دیگر در انتقاد از فرهنگ رسمی و ادبیات کلاسیک چونان: «در پیرامون ادبیات»، «حافظ چه می‌گوید»، «پندارها» و ... بعلاوه شماری از آثار کسروی چکیده افکار و آرمان‌های او هستند نظیر: «ورجاوند بنیاد»، «راه رستگاری»، «یک دین و یک درفش»، «پاک‌خوئی»، «ما چه می‌خواهیم» و ... بیشتر کتاب‌های کسروی در فاصله سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۴ شمسی انتشار یافت؛ اما جالب آنکه عمده آثار او در ۱۳۵۷ و در ایام انقلاب اسلامی مجدداً به چاپ رسید. بعلاوه بعدها، رژیم پهلوی دوم در رویاوری با موج انقلاب اسلامی کوشید از مطالب ضد مذهبی کسروی بهره‌برداری کند. دیدگاه‌های اجتماعی و عقیدتی کسروی را می‌توان از لابلای مقالات متعدد مجله پیمان بدست

آورد. گرچه او در شماره‌های نخستین سعی کرد از اسلام تعریف و تمجید نماید؛ ولی بتدریج با بی‌پروایی عجیبی حملاتش را برضد فرهنگ اسلامی شروع کرد. نادرشاه افشار را پادشاهی وطن‌دوست، علاقمند به ایران و شجاع دانست و از حافظ، سعدی و مولانا با طعنه یاد کرد؛ بدین عذر که اشعار آنها موجب نادانی و گمراهی است. نکته قابل تامل آنکه در شرائطی که مقالات و نوشته‌های کثیری از نویسندگان و اهل قلم به تیغ سانسور سپرده می‌شد؛ کسروی با آزادی تمام به انتشار مقالاتش ادامه می‌داد. پس از تعطیلی نشریه پیمان در ۱۳۲۱، کسروی در سال ۱۳۲۲ مجله بنیاد را انتشار داد که چاپخانه آن توسط مخالفین به آتش کشیده شد. در همان حال، کسروی با انتشار کتاب آئین، بتدریج در آذربایجان و خوزستان هواخواهانی پیدا کرد که به کسرویون شهرت پیدا کردند. در همین دوره است که بحث و انجمن پاک دینی مطرح می‌شود. پیروانش او را مصلحی دینی پنداشتند که در راستای پیرایش دینی راهکارهای اصلاح‌گرایانه ارائه می‌کند تا از این رهگذر، مشکلات جامعه حل شود.

اصولاً جماعتی از نظریه‌پردازان در مورد دلایل عقب‌ماندگی تمدن ایرانی و اسلامی بر این باورند که پیدایش اسلام بعنوان یک دستگاه دینی و ایدئولوژیک عامل دگرگونی‌های ساختاری در نهاد جامعه ایران شد و همین غلبه، رشد اجتماعی و فرهنگی ایران را منحرف کرده و دچار ایستائی نمود. آنها با تاکید بر عامل ذهنی برآنند که عامل اصلی توسعه‌نیافتگی ایران را باید در خارج از جامعه و در بطن تحولات مهمی چون: حمله اعراب، یورش مغولان و سلطه استعمارگران جستجو کرد. از طرفداران این نظریه، یکی میرزا آقاخان کرمانی بود که می‌گفت:

«هر شاخه از درخت اخلاق زشت ایران را که دست می‌زنیم، ریشه او کاشته عرب و تخم او بذر مزروع آن تازیان است» و یا فتحعلی آخوندزاده که اسلام را عامل سیه‌روزی عرب و تنها علت نگون‌بختی ایرانیان می‌پنداشت.<sup>۴۰</sup>

تردید نیست که کسروی از آخوندزاده، کرمانی، طالبوف و بویژه میرزا ملکم خان ناظم الدوله که به ادعای خودش «مرد آگاه و توانائی بود»<sup>۴۱</sup> و دیگر منورالفکرهای عهد قاجار و مشروطه تاثیر زیادی گرفته بود. میرزا ملکم خان ضمن انتقاد از خودکامگی حاکمیت، جهالت و خرافه‌پرستی مردم و بی‌قانونی، از هرگونه برخورد ستیزه‌جویانه با مسئله دین خودداری کرده است. حتی می‌گفت می‌توان بین دیانت و مدرنیسم تلفیق ایجاد کرد و اسلام را با مشروطه مدل غربی آشتی

داد. او با ملاحظه اقتدار دین و دینداران در ایران، محتاطانه گفت که باید از وجود روحانیون در پیشبرد امور استفاده کرد و ضرورتی ندارد که برای نو شدن، اسلام را منسوخ اعلام کرد؛ بلکه می‌توان همانند اروپاییان با رفرم دینی گام در مسیر پیشرفت و توسعه نهاد و دین را از خرافه‌ها و زیاده‌گوییها زدود. اما اصولاً همانند روشنفکران غرب‌گرا، دچار تناقض‌گویی شده است؛ و در طریق «گذاردن سرپوش مذهبی روی نوحوهای‌های غربی و غیرمذهبی»<sup>۴۲</sup>

گاه بر اهمیت دین و دخالتش در امور تاکید داشت و گاهی بر جنبه‌های ضد دینی و عرفی اصلاحات و اندیشه‌های جدید پافشاری می‌کرد.

لیکن آنچه کسروی را از سنگلجی متمایز می‌ساخت، آن بود که او در ظاهر نیز، به پاک کردن دین التفات نداشت؛ بلکه تفسیر جدیدی از مذهب را با ایجاد "دین پاک" مطرح نمود. این بدعت جدید در شرایطی که ریشه‌های دین اسلام در جامعه آن روز ایران، بسیار عمیق و مستحکم بود، نه تنها گواه بی ادراکی کسروی و عدم درک او از واقعیات اجتماعی و فکری زمان خویش بود؛ بلکه مبین این حقیقت بود که وی ناآگاهانه می‌اندیشید که همه اصلاحات را باید از مغز شروع کرد و دیگر شرائط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... چندان اهمیتی ندارد، در حالی که مسلماً تا شرائط روحی و فکری مساعدی فراهم نشود؛ نواندیشی دینی تحقق نخواهد پذیرفت.<sup>۴۳</sup> در کتاب تاریخ مشروطه با نامیدن مذهب تشیع به اسم کیش شیعه و یادکرد علما به ملایان و.. با مقدسات مذهبی و معتقدات دینی ستیز می‌کند. از جمله کسروی در این کتاب به ناروا و شاید از سر کین، مشروعه‌خواهان را مورد نکوهش شدید قرا می‌دهد و می‌نویسد:

«آنها هر چیز تازه‌ای را که از اروپا رسیده و در میان مردم رواج گرفته بود بی‌دینی نامیده

ایراد می‌گرفته‌اند»<sup>۴۴</sup>

در صورتی که شماری از مشروعه‌خواهان و حتی شخص شیخ فضل الله نوری، نگران از اشاعه اندیشه‌های دین ستیز و دل‌نگران از تجددگرایی شتاب زده و ناآگاهانه با ورود مظاهر نوین مخالفت می‌نمودند و با نو شدن مشکلی نداشتند.

کسروی در توجیه روی آوردن به مفاهیم ملیت به مسأله خرافات دینی حاکم بر تفکرات جامعه و پراکندگی مذهبی و ماحصل آن یعنی واپس ماندگی کشور اشاره کرد و چاره را در ترویج ایران‌پرستی دید. او به بهانه دفاع از ملیت و قومیت ایرانی حملات وسیعی به اسلام و روحانیت

نمود؛ همچنانکه در پوشش مبارزه با معضل تاریخی یورش عرب و مسئله عربیت به اسلام انتقاد وارد نمود! گرچه کسروی از اسلام و جاودانه بودن آن دفاع می‌کند؛ لیکن به گونه‌ای سخن می‌راند که گویا زمان اسلام به سر آمده است. او دین موجود را خرافی و باطل می‌شمارد و می‌نویسد:

«این دین به مذاهب مختلف منشعب شده و اسلام اصلی به شکل مذاهب مختلف اصالت خود را از دست داده است. نخست باید دانست که اسلام دوتاست، یکی آنکه بنیان‌گذارش آورده و در هزار و سیصد و پنجاه سال پیش بوده است و یکی آنکه امروز میان مسلمانان روان است و به چند مذهب، از سنی، باطنی، علی‌اللهی، شیخی، صوفی و مانند اینها بخش شده است. ما هر دو را اسلام می‌خوانیم، ولی یکی نیست و می‌باید این دو را از هم جدا گرفت»

و می‌افزاید که از آن اسلام چیزی باقی نمانده «زیرا امروزه مسلمانان مغزشان آکنده از هرگونه گمراهی است»<sup>۴۵</sup> گمراهی‌هایی نظیر: گنبدپرستی، مرده پرستی، پندارهای صوفیانه، فلسفه بافی یونانی، یاوه سرایی خراباتیان و.. کسروی سخن کسانی را که مدعی اند تا زمانیکه قرآن باقی است، اسلام هم پایدار خواهد ماند، اشتباه می‌داند، زیرا به باور وی بسیاری از دستاوردهای قرآن بی‌زینه گشته و بر طاق نسیان قرار گرفته‌اند. از دیدگاه او «دین شناختن معنی جهان و پی بردن به آمیغ‌های زندگانی و زیستن به آئین خرد است» و چقدر جالب است وقتی می‌بینیم در پایان کتاب نتیجه می‌گیرد که «پاکدینی دنباله همان اسلام است و پایه‌هایش جز بنیاد آن دین نمی‌باشد» مع الوصف، در ادامه به نکته ارزشمندی اشاره می‌کند: بدتر از همه زبونی و خواری مسلمانان است که زبردست اروپائیان افتاده‌اند. و سیاست قدرت‌های بزرگ و دولت‌های قدرت‌طلب در راستای بهره برداری از اسلام امروزی با هدف برتری بر جهان صورت می‌گیرد و در این افشاگری نمونه خوبی که به دست می‌دهد؛ مقصود و منظور پویش‌های مغرضانه شرق‌شناسان در تحلیل از اسلام است؛ چنانکه از زمره نخستین کسانی است که در درستی آرای ایران‌شناسان تردید کرده و نمونه می‌دهد که ایشان در باره صوفیه چنان اباطیلی می‌بافند که جز ثابت کردن افکار پوسیده به فرجامی نمی‌رسد.<sup>۴۶</sup> به اعتقاد سیمین فصیحی، کسروی «شاید اولین روشنفکری باشد که به روند استعماری جریان شرق‌شناسی عمیقاً پی برده بود». او یکی از معدود روشنفکرانی است که علت العلل

بدبختی و ستمزدگی ایران را در بطن جامعه ایرانی جستجو می‌کند و با نسبت دادن آن به استعمار، درصد ساده کردن بیش از حد مسئله بر نمی‌آید.<sup>۴۷</sup>

احمد کسروی در کتاب «بخوانند و داوری کنند» ضمن ارائه نقد تمسخرآمیزی از آداب شیعی ادعا می‌کند که «سران شیعه از ستمدیدی حسین بن علی به پیشرفت کار خود می‌افزوده‌اند» و با انتقاد تند و صریح از رفتارهای نادرست در مراسم عزاداری سیدالشهدا (ع) همچون: طرح داستان‌های خرافاتی و یا قمه زدن و ... که همگی را به پای کژرفتاری شیعیان می‌نویسد؛ اشاره دارد که «این نادانی‌ها در ایران رواج می‌داشت تا رضاشاه پهلوی جلو گرفت» و تاسف می‌خورد که اینک، یعنی در زمان تالیف کتاب، دولت و رجال جلوی این گونه سنتها و مراسم نادرست را نمی‌گیرند. در بخش‌های دیگری از کتاب با بیان حکایاتی از مراسم دعای ندبه و قصه‌های معجزات انبیاء و ائمه و یا طعن نسبت به مسئله سهم امام (ع) می‌کوشد آنها را فریبکاری و خرافه تلقی کرده و در زمره زورگوییهای ملایان پندارد.<sup>۴۸</sup> چون کسروی در زمانی با توهین و فحاشی علیه روحانیت سخن می‌راند که رضاشاه از حضور روحانیت راستین در صحنه سیاسی جامعه نگران بود و بدین روی دست امثال کسروی را در مبارزه با دین و روحانیت باز گذاشته بود؛ در نتیجه، او از حضور روحانیت در عرصه سیاست و اجتماع شدیداً انتقاد کرده و می‌نویسد:

«... پس از همه این تواند بود که گروهی از ملایان نجف و کربلا و قم را کانون‌هایی برای خود گیرند و در برابر دولت و توده دستگاهی بر پا گرداند و بی تاج و تخت پادشاهی کنند. دولت که کشور را راه می‌برد او را غاصب خوانند، مالیاتیرا که می‌گیرد حرام شمارند و خودشان که هیچ کاره‌اند ...»

نه دخالت قوانین دین در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را می‌پذیرد و نه حضور روحانیت را در این راستا بر می‌تابد. با اشاره به اینکه:

«در اروپا دویست سال است دین - دین مسیح - در برابر دانش‌ها سپر انداخته و زبون گردیده که انبوه مردمان از آن رو گردانیده‌اند و ..»<sup>۴۹</sup>

معتقد است که روحانیت اسلامی نیز همانند کشیشان مغرب زمین باید صرفاً به امور عبادی بپردازد و در امور سیاسی مداخلت ننماید.

این نکته در خور اعتناء است که دوران فعالیت کسروی مقارن بود با اوج‌گیری تبلیغات وهابیون و عمل‌گرایی آنها عقاید ایشان بر برخی که داعیه غیر شیعی و یا ضدیت با آن داشتند مؤثر افتاد؛ بصورتی که کسروی آنان را در میان مسلمانان بهترین گروه می‌دانست.<sup>۵۰</sup> افزون بر این، همچون وهابیان داعیه اصلاح‌گری داشت و با ذهنیتی جزمی با مفاهیم اسلامی به عنوان شرک و خرافه و بدعت به مبارزه می‌پرداخت. منع زیارت قبور پیشوایان دینی یا توسل به پیامبر و ائمه (ع) و التجاء به مقدسات و شفاعت از اصول اساسی اعتقادات پیشوایان مرجئه و سلفی‌گری نظیر: ابن تیمیه و ابن قیم جوزی است که آرای فکری ایشان منبع الهام محمدبن عبدالوهاب بوده است. کسروی در تعقیب دیدگاه‌های آقاخان کرمانی و وهابی‌ها، شفاعت ائمه را بت‌پرستی می‌نامید و گریه بر شهدای قیام کربلا را عملی می‌پنداشت که سودی ندارد. همچون شریعت سنگلجی برخی از اخبار متواتر شیعی را انکار کرد و در رساله «شیعیگری» شیعه را ضد خرد و زیانمند معرفی نمود. در همین کتاب، وی با نادیده انگاشتن فضای خفقان گرفته دیکتاتوری دوران بیست ساله که عرصه را بر روحانیت تنگ کرده بود و به سیاست‌گریزی روحانیون انجامیده بود؛ به عالمان دینی خرده می‌گیرد که اگر داعیه رهبری و تشکیل حکومت شرعی دارند چرا بر نمی‌خیزند؟ و خود بی‌محابا و یک تنه به داوری می‌نشیند که تشکیل چنین حکومتی محال است.

اصولاً باید گفت کسروی بازگرداندن اسلام را به پاکی اولیه‌اش باطل می‌انگاشت و تصور می‌نمود که این دین برای جهان امروز کهنه شده است، وی نه تنها با اسلام بلکه با بهائیگری، صوفیگری و دیگر تفکرات اعتقادی رائج نیز مخالف بود و حتی آنها را به مراتب خرافی‌تر از اسلام می‌دانست. به عقیده وی همراه شدن دین اسلام با برخی خرافات و موهومات، آن را عملاً برای نسل جدید و شرائط قرن ۲۰ ناسودمند ساخته و می‌بایست دینی مثبت و تحرک بخش پدید آورد که ریشه در تفکرات و اسلوب‌های قرون وسطائی نداشته باشد و از موهوماتی چون: تقدیرگرایی، لذت‌گریزی، تعلق‌پذیری، سنت‌مآبی و تعصب‌ورزی بری باشد. البته او می‌پنداشت برای اصلاح مغزها و اندیشه‌ها باید از راه مذهب وارد شد و حاکمیت خرد را به عنوان مذهبی نوین و آئینی اصیل به خورد مغزها داد و افکار را از بدآموزی پالود<sup>۵۱</sup> چون بر این عقیده بود که نادانی علت‌العلل همه بدبختی‌هاست و حال آنکه از علل دیگر غافل مانده بود. مضافاً اینکه، آیین خرد کسروی، شبیه همان خردپرستی متفکران اروپایی سده ۱۸ بود که روشنفکران پیش از او قبلاً

به آن ایمان آورده و ترویجش می‌کردند. لذا تمام تلاش کسروی در این خلاصه می‌شد که دین ابداعی خویش را با مقیاس‌های مترقیانه غرب تنظیم و با آئین خرد هم‌ساز گرداند. طرد باورهای مذاهب به عنوان پندارهای موهوم و دفاع از دانش و فرهنگ راستین، در همین راستا و در قالب تفکر تیستی، صورت می‌پذیرفت. او معتقد بود که باید قبل از شناخت ماهیت خدا، آئین او را شناخت و راه رستگاری را دریافت که این امر مستلزم استفاده از دین یا خرد است. وی در کتابی بنام «پیرامون خرد» به ستایش عقل و منطق پرداخته و معتقد است باید نیروی خرد را شناخت و زنگارها را از آن پاک کرد. لذا به تعبیری، خرد یا داوری بین نیک و بد «ملاک کسروی در تمام قضاوت‌های سیاسی، تاریخی، اجتماعی و مذهبی اوست»<sup>۵۲</sup> البته کسروی در همان حال مادی‌گری را نیز بزرگترین گمراهی بشر تلقی می‌کرد و معتقد بود «نتیجه‌ائی که از پیکار دانش‌ها با دین‌ها پدید آمده، آنست که دین‌ها سست گردیده و ناتوان شده‌اند»<sup>۵۳</sup>

در عین حال زیرکانه بر آن بود تا پاکدینی را جایگزین تقیّدات اسلامی جلوه دهد و گفت: مسلمانان به جای روی آوردن به مذاهب مختلف، باید به دین پاک یا دین اصلی ایمان آورند و از انحرافات که در طول تاریخ نصیب اسلام شده خودداری ورزند. هرچند کسروی به صراحت دعوی پیامبری نکرده است؛ ولی گاه خویشتن را راهنمائی از طرف خدا می‌دانست و بر آن بود که «این خواست خداست که هر چند گاه یکبار جنبش خدائی رخ دهد و یک راه رستگاری به روی جهانیان باز گردد و گمراهی‌ها از میان برود. لکن مسلمانان آن را با اسلام پایان یافته می‌شمارند و بی‌خردانه دست خدا را بسته می‌دانند» جالب آنکه کسروی مردم را به شورشی ورجاوند (مقدس) وعده می‌داد و با تشکیل «باهماد آزادگان» در پی ایجاد شورشی با «سررشته‌داری توده» (دموکراتیک) بود که به یاری آن پاکدینی را بنیاد نهاد. پس بدین منظور کتاب «ورجاوند بنیاد» یا اصول مقدس را تهیه نمود و مدعی شد:

«با آنکه پایه آن اسلام است این پاکدینی جانشین اسلام و طبق خواست خدا و لذا آئین اوست»<sup>۵۴</sup>

البته باز هم باید متذکر شد که پاکدینی کسروی که جوهره اعتقادات فلسفی او بود؛ متأثر از جنبش پیرایش‌گری اسلامی مانند: سنوسییه و وهابیت و... و مبتنی بر پذیرش اصل توحید و مبارزه با هر گونه آداب و اعتقادات مذهبی به اسم خرافه‌ستیزی بود. گرچی برخی اشخاص گفته‌اند که



کسروی بعنوان یکی از عناصر مطرح روشنفکری در دورهٔ اخیر، تحت پوشش اصلاح دین، خرافه‌زدائی و تنویر افکار، عملاً در جهت منافع استعمار و نشر الحاد، ملی‌گرائی افراطی، نفی روحانیت، مبارزه با عفت اخلاقی و ... عمل می‌کرده است و عاقبت، حتی ادعای نبوت و تعمیم پیامبری نمود. اما برخلاف تصور این گونه مخالفین، خواننده منصف متوجه می‌شود که کسروی نیز مانند هر روشنفکر ایرانی در صدد پیدا کرده راه علاج برای مشکلات کشور و جامعه و فرهنگ بوده است و البته تصور می‌کرد که راه درمان نابسامانی‌های فکری، پالایش دین و صرفاً رفع خرافات است. دقیقاً به همین خاطر است که مبحث کسروی از مقوله خرد بسیار عامیانه است و بنیاد فلسفی استواری ندارد. چرا که کسروی چندان با مبانی فلسفه آشنائی نداشت. ظاهراً وجهی از بینش عقل‌گرای پروتستانی (معتزخانه) مدنظر او بوده و بدون توجه به ژرفای مسأله وارد این حوزه گفتمانی شده است. بویژه که دارای دستگاه منظم فکری نبود و چون در حوزه‌های مختلف سیاست، تاریخ، اقتصاد، دین و ... وارد شد، کارش به تناقض اندیشی و پراکنده‌گویی کشید. او عمدتاً در راستای ویران‌سازی اندیشه دینی و البته به بهانه مبارزه با خرافات قدم بر می‌دارد و هیچ اندیشه نوین یا به قول خودش منطقی را جایگزین نمی‌سازد؛ لذا نمی‌توان به یک سلسله اصول ثابت و مبادی مشخصی در اندیشه او راه یافت. حتی گرچه بخشی از مشکلات جامعه را ناشی از تضادهای مذهبی می‌داند، اما هیچگاه بطور کامل و مقبول آئینی جایگزین را ارائه نمی‌کند. بعنوان نمونه، در تعریف بعثت معتقد است که برانگیختگی یا بعثت شورشی است که در فرد ایجاد می‌شود. ایجاد شور در روان صورت گرفته و باعث کوشش عظیم و خدایی در انسان است. با این وصف او به قدرت معنوی اعتقاد دارد، حال آنکه این مفهوم با خردگرا بودن پاکدینی و عقلانیتی که در جهان بینی او وجود دارد در تضاد است.

### حکمی زاده، دگراندیشی در حوزه

علی‌اکبر حکمی‌زاده، یکی دیگر از تجددخواهان این دوره و نویسنده کتابی تحت عنوان «اسرار هزارساله» است که در آن به انتقاد از وضعیت موجود دین و دینداری پرداخت و با تقدیر از اقدامات رضاشاه تلاش نمود تا جایگاه روحانیت را تخطئه نماید. او فرزند یکی از روحانیون قم به نام شیخ مهدی پایین شهری قمی بود که بازسازی مدرسه رضویه قم را برعهده داشت. نیز گفته‌اند

که شیخ عبدالکریم حائری یزدی، بنیانگذار حوزه علمیه، پس از آمدن به قم، نخست به خانه او فرود آمد. حکمی زاده، بعنوان یک روحانی زاده، نخستین نشریه مذهبی و اصلاحی قم را به نام همایون در سال ۱۳۱۳ خورشیدی منتشر کرد. مهمترین گزارش مربوط به بنیان حوزه علمیه قم و نیز حاشیه‌ائی بر کفایه‌الاصول آخوند خراسانی از آثار قلمی اوست. البته شماری از روحانیون نیز با ماهنامه او همکاری داشتند. کتاب اسرار هزار ساله که برخی عبارتش آدمی را به یاد اندیشه‌های کسروی می‌اندازد، از انتشارات چاپخانه پیمان، همان ناشر نوشتارهای کسروی می‌باشد! چنانکه مقالات مجله همایون نیز شبیه مطالب مجله پیمان کسروی بود و حتی در یکی از شماره‌های همایون، مقاله‌ائی هم از کسروی به چاپ رسید. این کتاب که دارای ۶ گفتار می‌باشد، در آغاز با ۶ پرسش غیرمرتبط با اصل موضوع شروع می‌شود:

۱- آیا ایرانیان در زمان رضا شاه آسوده‌تر بودند یا پیش از او؟

۲- آیا ادارات و نظام ایران را رضاشاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده؟

۳- آیا دخالت رضاشاه در کار انتخابات بجا بود یا بیجا؟

۴- آیا باعث این ضعف تقوی و ایمان کنونی، رضاشاه بوده یا علت دیگر داشته است؟

۵- اگر رضاشاه در برابر متفقین ایستادگی و جنگ می‌کرد بهتر بود یا ترک مقاومت؟

۶- رضاشاه با همه نیکی‌ها و بدی‌هائی که داشت روی هم چگونه پادشاهی بود؟

پایان کتاب نیز دربردارنده ۱۵ پرسش است که به ادعای نویسنده: خلاصه مطالب کتاب می‌باشد و او برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشد؛ این سوالات را به بحث و کنکاش مخاطبان و مخالفانش می‌گذارد.

حکمی‌زاده در آغاز می‌کوشد با همسو نشان دادن آئین‌های خودجوش مردمی با ماهیت دیانت، جوهره دین و مذهب را واپس مانده و خرافی جلوه دهد. می‌نویسد:

«دین ما امروز می‌گوید خدا یکی است، ولی درعمل پا را از شرک هم بالاتر نهاد ...»

دین امروز ما عزاداری را یکی از بهترین کارها دانسته تا جائی که در حدیث ثواب آن را برابر شمرده با هزار حج و هزار عمره و ... «ببینید دروغ و گزافه از این بالاتر هم می‌شود بخدا بست». او در جائی اشاره دارد که احادیث را نمی‌توان مورد استناد قرار داد؛ زیرا بدلائل عدیده آنها با عقل، علم و زندگی سازگاری ندارند و بسیاری از آنها جز خرافات چیزی بیش نیستند.<sup>۵۵</sup>

سپس لبه تیز شمشیرش را متوجه کیان روحانیت می‌کند. معتقد است که راه نقد روحانی بسته است، چون اگر به کفش او بگوئید کفشک، کافر می‌شوید. «در نتیجه برای روحانی پایه‌ای بس بلند درست شد که هیچ کس نتوانست بقصد اصلاح دستی بسوی این دستگاه دراز کند گر چه این مطلب در ظاهر به نفع روحانی است ولی در واقع لطمه بزرگی شد برای دین و دنیای ما بلکه برای خود روحانی زیرا مسلم است که راه خُرده‌گیری و چون و چرا بر روی هر چه بسته شود راه فساد بر روی آن باز می‌شود» پس به باور او هیچگاه علماء اجازه نمی‌دهند تا کسی آنان را نقد کند و اگر ایرادی متوجه ایشان نمایند؛ مورد تهمت و تکفیر قرار خواهند گرفت. معتقد است مزد گرفتن علما برای احکام دین عملی خطاست و حتی در حدیث آمده که پولی که از این راه بدست می‌آید، حرام است. فرجام داوری وی در باره روحانیون آن است که روحانی اگر خوب عمل کند همانند پزشک فردی با ارزش برای اجتماع است؛ ولی اگر بد عمل نماید «از همه مردم پست‌تر است» حکمی زاده با اشاره به این که «رضاشاه جلو قلم و زبان مردم را گرفت ولی همین که رفت، مردم یک درجه هم از دموکراسی گذشتند و ... نیکی‌هایش را فراموش کردند»<sup>۵۶</sup> می‌کوشد از دوران رضاشاهی تصویری طلائی و باارزش ارائه دهد. در حقیقت، «حکمی زاده ... می‌کوشید ستایش از رضاشاه و اصلاحات او را با دفاع از اسلام عاری از خرافات آشتی دهد»<sup>۵۷</sup> جالب آنکه او نیز همانند کسروی از سیاست میانه روانه حکومت وقت در دهه ۱۳۲۰ ناراضی بود، لذا کوشیده است با نقد ملایم سیاست دولت در عدول از اقدامات رضاشاه در امور عرفی، دولتمردان را به پیروی از سیاست‌های تندروانه و ضد دینی رضاشاه تحریض نماید. حتی اذعان می‌کند که اصلاحات رضاشاه نفرت و بدبینی عامه مردم را نسبت به روحانیون زائل کرده بود. مورد دیگر آنکه: از کارهای نیک رضاشاه «گذرانیدن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری است» ولی رجال فعلی یا به تعبیر او «نویسندگان و نمایندگان و زمامداران ما چون در دوره دموکراسی طرفدار دین شده اند!! آنها را لغو نمودند و از این راه خدمت بزرگی به دین کردند!!»<sup>۵۸</sup>

اما مهمترین محور مطالب حکمی زاده مخالفت و اعتراض وی نسبت به حکومت دینی است. وی بعنوان معارض با اندیشه حاکمیت فقهاء؛ به نظریه ولایت فقیه می‌پردازد و آن را ناموجه و بی‌پایه تلقی می‌نماید. می‌نویسد: می‌گویند حکومت باید بدست فقیه باشد «حال آنکه دیدیم به این سخن دلیلی ندارند» و اگر منظور از حکومت دینی، همین دین فعلی است که «باید فاتحه کشور و

زندگی را خواند»<sup>۵۹</sup> اما طرح این سخنان باعث شد تا امام خمینی با نگارش کتاب «کشف الاسرار» پاسخ کوبنده‌ای به حکمی زاده بدهند. نیز این نکته جای تامل دارد که امثال کسروی، حکمی زاده و بهاء الله در جانبداری از سلطنت مطلقه، آنهم با تداعی از نوع پادشاهی رضاشاهی، تلاشی درخور تامل داشته‌اند. فی المثل از آنجا که حسینعلی بهاء الله - پس از دادن وعده تحقق فراگیر شدن کیش بهائی به پیروانش - معتقد بود:

«شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی دوست نداریم مدن عالم از آن محروم مانند»<sup>۶۰</sup>

از همین رو بهائیان در دوره دیکتاتوری رضاشاه، هیچ مخالفت یا اعتراضی را صورت نمی‌دادند و از آزادی نسبی نیز برخوردار بودند.

## فرجام سخن

از آنچه در بررسی وضع دین و دینداری در دوره دیکتاتوری بیست ساله می‌توان نتیجه گرفت، آن است که رضاشاه با حمله به مذهب، ظاهراً دو هدف را دنبال می‌کرده است:

نابودی تشیع و سنن محافظه‌کارانه آن و نیز محو نهادهای اجتماعی مذهبیون.<sup>۶۱</sup> زیرا « ساختار قدرت سلطانی و مطلق رضاشاه با قدرت گیری نیروهای اجتماعی و مذهبی ... در تعارض بود»<sup>۶۲</sup> و هدف دولت از این حرکت‌های ضد دینی، ایجاد یک فرهنگ جایگزین و متکی بر کیش مدرنیسم و ملی‌گرایی بود که به سیطره فرهنگی اسلام در ایران پایان دهد.<sup>۶۳</sup> یا به عبارت دیگر، اقتباس مفاهیم و واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی و قضائی از غرب، از لباس و معماری شهری تا قوانین کیفی و نظام آموزشی و ایدئولوژیهای غیردینی که شکوه دولت و ملت را پاس می‌داشتند. همچنین ترویج نوعی ناسیونالیسم غیردینی که در آموزه‌های اسلام ارمغانی از سوی بیگانگان تلقی می‌شد، اساس کسب مشروعیت و تحکیم حاکمیت شده بود<sup>۶۴</sup> غافل از آنکه نیروی مقتدر دولتی در یک فاصله ۱۶ ساله قادر به عملکرد کامل نیست و لهذا، علیرغم برخوردهائی نظیر: کشف حجاب زنان، برگزاری مجالس مختلط مردانه - زنانه، ممنوعیت عزاداری، تبعید علمای مبارز و ... باز هم مردم ایران مذهبی ماندند و روحانیون نیز متولی افکار عمومی. این همان سرنوشتی بود که برای مهمترین جنبه اصلاحات مذهبی رضاشاه مقلد شده بود. از طرفی در این دوران، که ما آن را به درستی تا نیمه دهه ۱۳۲۰ مرتبط و پیگیری کردیم، بخشی مهم از جریان روشنفکری ایران، بی‌توجه

به فرهنگ خودی و با یاری از الگوهای فکری بیگانه در پی تغییر وضع موجود برآمد و در تداوم این حرکت، تجدد اسلام ستیزانه‌ای پیش آمد که پس از مشروطه، سرعت گرفته بود و در واپسین مراحلش، حامل ایدئولوژی شاهنشاهی و شوونیستی گردید. این متجددینی که نقش برجسته‌ای در نشر سست ایمانی دوران خود داشتند؛ با دخل و تصرف‌های تجددطلبانه در حوزه مذهبی، باورها و مناسکی نظیر: توسل، شفاعت و ظهور امام زمان (عج)، عزاداری، حج، پرداخت خمس و سهم امام و ... و نیز دهها موضوع دیگر را به تاسی از وهابیت و سلفیه و با نگرشی به رفورم دینی اروپا مورد تأویل قرار دادند و به نام مبارزه با خرافات، از زیر تیغ پیرایش دینی رد کردند. البته، شاید چنین بنظر آید که سطحی‌نگری اینان همانند یک حرکت سازمان یافته و عمدی بوده تا اینکه به فعالیت‌های تحقیقی شبیه باشد. ولی حقیقت آن است که این اشخاص نمی‌توانستند درک کنند که مسخره کردن مناسک و شعائر آئینی و انتقاد به وجود بقاع امام زادگان و دیگر سنتها و نمادهای اعتقادی نمی‌تواند نتایج موثری در اصلاح اندیشه و آئین ایجاد کند. آنان به بهانه ضربه‌زدن به خرافات و پیرایش‌گری دینی به تفسیر سطحی از دین پرداختند. بعلاوه، کسروی، شریعت سنگلجی، حکمی‌زاده و.. با سخنرانی‌ها و نوشته‌هایی ظاهراً انتقادی و نو بیان، اسلام و روحانیت را نشانه گرفتند؛ زیرا می‌پنداشتند قادرند با نقد سطحی و تند از چهارچوبه‌های شریعت، اصول سیانتیسم و عقل‌گرایی اروپائی را در جامعه سنت‌گرای شرقی پیاده نمایند.

از طرفی بنظر می‌آید در شرائطی که دگراندیشان دین‌ستیزی چون کسروی بر آن بودند که دین قابلیت‌نوسازی و بازسازی خاصی که به کار انسان بیاید و مشکلات جوامع انسانی را حل کند، ندارد؛ و حتی بازگرداندن دین به اصل اولیه اش غیرممکن است!

روشنفکران مذهبی چون شریعت سنگلجی این پیش‌فرض را نپذیرفته و با این ادعا که فرهنگ دینی اصلاح‌پذیر، تجددخواه و تعبیرگرا است، می‌کوشیدند با تاویل‌های مدرن و روز آمد از دین و با معرفی کردن معرفت دینی همسنخ با اندیشه‌ها و رهیافت‌های جدید - که با دانشهای نوین نیز متوازی است - از جنبه‌های کاربردی و تاثیرگذار دین برای تحقق اهداف نوین انسانی و اجتماعی سود جویند. بدین خاطر باید گفت گرچه برخی تعبیر سنگلجی منطبق با معیارهای پذیرفته شده شیعی به نظر نمی‌رسید؛ ولیکن اهداف اصلی وی از تفسیر نوین قران و مذهب، چنان موثر و

کارآمد بود که بر روی برخی متفکران دوران معاصر تاثیر گذاشت. این نکته را با بررسی نهضت تفسیر نوین و علمی قرآن می‌توان به بحثی دنباله‌دار کشاند.

### پی نوشت

- ۱- اعظام قدسی، حسن، خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران، ج ۲، تهران، کارنگ، ۱۳۷۹، ص ۶۹۳.
- ۲- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۶۳.
- ۳- نوائی، عبدالحسین، ایران و جهان، ج ۳، از مشروطیت تا انقراض قاجار، تهران، هما، ۱۳۷۵، ص ۶۳۱.
- ۴- زرننگ، محمد، تحول نظام قضائی در ایران، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۳۶۰.
- ۵- کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران؛ ترجمه فرشته سرلک، تهران، گفتار، ۱۳۷۱، ص ۴۶.
- ۶- بشیریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی، تهران، نی، ۱۳۷۴، صص ۲۵۹ و ۲۴۴.
- ۷- نک: عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، جیبی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۷.
- ۸- بیگدلو، علی، باستان‌گرایی در تاریخ معاصر، تهران، مرکز، ۱۳۷۹، ص ۱۵۴.
- ۹- بصیرت منش، حمید، علماء و رژیم رضاشاه، تهران، عروج، ۱۳۷۶، ص ۹۵.
- ۱۰- بی نام، اطلاعات در ربع قرن پیش، تهران، چاپخانه اطلاعات، ۱۳۲۹، ص ۱۵۶.
- ۱۱- حکمت، علی اصغر، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران، وحید، ۱۳۵۵، ص ۱۴۳.
- ۱۲- بلوشر، ویپرت فن، سفرنامه بلوشر؛ ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۱.
- ۱۳- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، یکصدسال مبارزه روحانیت مترقی، ج ۴، قم، دفتر نشر نوید اسلام، بی تا، ص ۲۴.
- ۱۴- در مورد قیام و انگیزه‌های نورالله اصفهانی نک: نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه، حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران، کلینی، ۱۳۶۹، بخش ۴.

- ۱۵- نیکوبرش، فرزانه، بررسی عملکرد سیاسی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۵ش، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، صص ۲۱۲-۲۰۶.
- ۱۶- نک: آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب؛ ترجمه فتاحی/گل محمدی، تهران، نی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۱.
- ۱۷- طبری، احسان، ایران در دو سده پیشین، تهران، توده، ۱۳۶۰، ص ۲۵۲.
- ۱۸- آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، رواق، چ ۲، بی تا، ص ۳۲۲.
- ۱۹- امین، احمد، پیشگامان مسلمان تجددگرائی در عصر جدید، ترجمه حسن یوسفی اشکوری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۳.
- ۲۰- بیگللی، ابوالحسن، به مناسبت یکمین سال رحلت شریعت، تهران، چاپخانه تابان، ۱۳۲۳، ص ۳۸ - نک: مدرسی چهاردهی، مرتضی «شریعت سنگلجی» در مجله وحید، سال ۱۱، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۵۲، تهران، ص ۱۱۵۴.
- ۲۱- بیگللی، به مناسبت یکمین سال ...، صص ۵۳ و ۷۰.
- ۲۲- شریعت سنگلجی، محو الموهوم، تهران، چاپخانه تابان، ۱۳۲۳، مقدمه مصحح: حسینقلی مستعان، ص ۶.
- ۲۳- دیگار، ژان پیر / هورکاد، برنار / ریشار، یان، ایران در قرن بیستم؛ ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران، البرز، چ ۲، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴.
- ۲۴- شریعت سنگلجی، کلید فهم قران، تهران، نشر دانش، چ ۵، ۱۳۶۱ ق، ص ۶.
- ۲۵- گروه مولفین، نهضت بیدارگری در جهان اسلام؛ ترجمه محمد مهدی جعفری، تهران، انتشار، ۱۳۶۲، ص ۵۱- نک: شریعت سنگلجی، کلید فهم قران، صص ۲۲۰ و ۲۲۶ و ۲۳۹.
- ۲۶- فراستخواه، مقصود، سرآغاز نواندیشی در ایران، تهران، انتشار، ۱۳۷۳، صص ۱۸۶ و ۱۹۰.
- ۲۷- صاحب زمانی، ناصرالدین، دیباچه‌ائی بر رهبری، تهران، عطائی، ۱۳۴۸، صص ۱۳۷-۱۳۴.
- ۲۸- شریعت سنگلجی، اسلام و رجعت، تهران، بی نا، بی تا، ص ۹۳.
- ۲۹- سنگلجی، محو الموهوم، صص ۳۱ و ۲۸ و ۳۲.
- ۳۰- سنگلجی، محو الموهوم، صص ۲۲۸-۲۳۸.
- ۳۱- خمینی، روح الله، کشف الاسرار، قم، بی نا، ۱۳۶۵ قمری، ص ۳۳۳.
- ۳۲- کسروی، احمد، زندگانی من، تهران، نشر و پخش کتاب، ۱۳۵۵، ص ۲۶.
- ۳۳- کسروی، زندگانی من، صص ۷۷ و ۹۷.

- ۳۴- کسروی، زندگانی من، ص ۳۳۰.
- ۳۵- کسروی، احمد، قانون دادگری، تهران، چاپخانه ارمغان، ۱۳۱۲، ص ۹.
- ۳۶- کسروی، احمد، در پاسخ به بدخواهان، تهران، چاپخانه پیمان، ۱۳۲۳، ص ۷۶.
- ۳۷- اتحاد، هوشنگ، پژوهشگران معاصر ایران ج ۴، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱، ص ۱۱۸.
- ۳۸- آل احمد: در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۳۲۷.
- ۳۹- اتحاد: پژوهشگران معاصر ایران، ج ۴، ص ۱۵.
- ۴۰- آدمیت، فریدون، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، پیام، ۱۳۵۷، ص ۱۹۳- آدمیت، فریدون، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۱۰۸.
- ۴۱- کسروی، احمد، در راه سیاست، تهران، پایدار، ۱۳۴۵، ص ۱۹.
- ۴۲- نورائی، فرشته، تحقیق در افکار میرزا ملکم خان، تهران، جیبی، ۱۳۵۲، ص ۴۹.
- ۴۳- فراستخواه، مقصود، سرآغاز نواندیشی معاصر، دینی و غیردینی، تهران، انتشار، ۱۳۷۳، صص ۴۳۳ و ۴۷۵.
- ۴۴- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ج ۱۵، ۱۳۶۹، ص ۴۱۲.
- ۴۵- کسروی، احمد، در پیرامون اسلام، تهران، کتابفروشی پایدار، ج ۴، صص ۲-۳.
- ۴۶- کسروی، در پیرامون اسلام، صص ۷، ۸۵، ۱۳، ۲۸، ۶۲.
- ۴۷- فصیحی، سیمین، جریانهای اصلی در تاریخنگاری عصر پهلوی، مشهد، نوند، ۱۳۷۲، صص ۲۰۰ و ۲۰۹.
- ۴۸- کسروی، احمد، بخوانند و داوری کنند، تهران، کتابفروشی پایدار، ۱۳۳۶، صص ۹۸ و ۷۱ و ۱۲۰.
- ۴۹- کسروی، احمد، دین و جهان، تهران، کتابفروشی پایدار، ج ۳، ۱۳۳۶، ص ۱۸.
- ۵۰- کسروی، در پیرامون اسلام، ص ۵۶.
- ۵۱- کسروی، در پیرامون اسلام، ص ۸۵.
- ۵۲- فصیحی، جریانهای اصلی در تاریخنگاری عصر پهلوی، ص ۱۹۰.
- ۵۳- کسروی، دین و جهان، تهران، کتابفروشی پایدار، ج ۳، ۱۳۳۶، صص ۹ و ۱۷.
- ۵۴- کسروی، در پیرامون اسلام، صص ۱ و ۹۴.
- ۵۵- حکمی زاده، علی اکبر، اسرار هزارساله، تهران، چاپخانه پیمان، ۱۳۲۲، صص ۲ و ۱۳ و ۳۲.
- ۵۶- حکمی زاده، اسرار هزارساله، صص ۱۶ و ۱۸.
- ۵۷- دیگار / هورکاد / ریشار، ایران در قرن بیستم، ص ۱۱۵.



۵۸- حکمی‌زاده، اسرار هزارساله، ص ۱۶.

۵۹- حکمی‌زاده، اسرار هزارساله، ص ۱۹.

۶۰- دکتر اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، بی جا، بی نا، بی تا، صص ۱۴۱ و ۲۵۶.

۶۱- کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران؛ ترجمه محمدرضا نفیسی / کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۷۴.

۶۲- امینی، داوود، چالش‌های روحانیت با رضاشاه، تهران، سپاس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵.

۶۳- گروه مولفین، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج؛ ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، ص ۲۸۳.

۶۴- فوران، جان، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران؛ ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷، صص ۳۳۸-۳۳۷.

\* برای آشنائی با فرقه‌های مذهبی نظیر سنوسی، سلفیه، وهابیه، مرجئه و.. همچنین اصطلاحات سیاسی و فرهنگی به زبان بیگانه، نگاه کنید به سامانه الکترونیکی:

[www.fA/wikipedia.org/wiki/](http://www.fA/wikipedia.org/wiki/)

